

جلسه ۱۵

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در استدلال به روایات حلف کاذباً بود که تجویز فرموده یا امر فرموده. که در این روایات شیخ اعظم فرمودند که اشاره‌ای به مسئله‌ی توریه نشده و این دلالت می‌کند بر این که توریه معتبر نیست و لازم نیست. تقریب بحث هم بیان شد اجوبه‌ای از این فرمایش بیان شده به این جواب رسیدیم که علت عدم اشاره در این روایات این هست که توریه هم کذب است و حرام است. فلذاست که اشاره نشده. همان‌طور که کذب حقیقی حرام است این توریه هم که واقعاً کذب حقیقی هست حالا بحسب بعضی از انظار ممکن است که حقیقی نباشد این هم حرام است این هم کذب است واقعاً. خب برای چه شارع دیگر بیاورد اشاره‌ی به این بکند؟ از حرامی به حرامی. علاوه بر این که گفتیم که حسن هم نیست این اشاره، عدم اشاره حسن است چرا؟ چون آن کذب واقعی در این جا هیچ در معرض مخاطره قرار گرفتنی در آن نیست اما توریه در معرض مخاطره قرار گرفتن است که ممکن است این در اثر آن تسلطی که نداشت چون خلاف طبع است گفتن توریه، ممکن است که مشت او باز بشود لو پرود و مورد اضرار واقع بشود.

مرحوم سید قدس سره در حاشیه‌ی مبارکه‌ی خودشان و مرحوم محقق نائینی علی ما فی تقریرات بحث‌شان این جواب را دادند که توریه هم خودش کذب است از این جهت اشاره نشده است. محقق حائری دام ظلّه در فقه العقود، ایشان هم این مسلک را قبول فرموده و شیده به بیانی که عرض کردیم. که حاصل بیان ایشان هم این شد که ما در موارد کلمات غالباً سه دلالت داریم استعمالیه، دلالت اخطاریه، دلالت جدیه.

دلالت استعمالیه همان بود که شخص به واسطه‌ی لفظ اشاره می‌کند به معنا. و ایشان استعمال را اشاره می‌دانند نه افناء لفظ در معنا که محقق آخوند می‌فرماید. و یا اتیان العلامة للمعنی، که بعضی دیگر ممکن است استعمال را این جور معنا بکنند. نه ایشان می‌گویند یک اشاره‌ی ذهنیه است انسان با لفظ اشاره‌ی به معنا می‌کند. که این در حقیقت کأنّ شاید بتوانیم از این هم استفاده بکنیم که ایشان اصلاً وضع را جعل المشیر می‌دانند. یعنی شما یک علامتی و یک مشیری برای معنا دارید با وضع جعل می‌کنید. مثلاً وقتی که کسی اسم بچه‌اش را می‌گذارد حسن،

این حسن را ما به اشاره قرار می‌دهد که هر وقت می‌خواهید راجع به آن حرف بزنید به جای این که بگویید این، خودش الان نیست که اشاره بکنید بگویید این، با این حسن به او اشاره می‌کنید به آن.

حالا این جهت برای ما مهم نیست. و اراده‌ی اخطاریه این است که می‌خواهید این معنا را به ذهن مخاطب منتقل کنید. و اراده‌ی اخطاریه غیر از اراده‌ی استعمالیه است جایی ممکن است آدم اراده‌ی استعمال داشته باشد ولی نمی‌خواهد اخطار به ذهن کسی بکند خطور به ذهن کسی بدهد و اراده‌ی جدیه آن چیزی است که در نهایت می‌خواهد مخاطبش بفهمد از این کلام. آن می‌شود اراده‌ی جدی، حرف ایشان این بود در این امر سوم چه کذب و چه توریه، در این امر سوم شریک هستند. یعنی در آن مثالی که ایشان زدند وقتی یک مسکینی مثلاً یا یک شخصی مراجعه می‌کند به شخصی و تقاضای کمک مالی کند و این آدم ثروتمندی هم هست یعنی این شخصی که مورد تقاضا واقع می‌شود آدم ثروتمندی هست، این برای این که او را مأیوس کند و از خودش بتاراند می‌گوید والله ما فی یدی شیء. خب اگر کذب واقعی باشد اگر مقصود از ما فی یدی شیء بخواهد اشاره بکند به این که انتقال دهد به ذهن او به این که من ثروت ندارم این دروغ است. این مسلم دروغ است و توریه هم نیست اما اگر والله ما فی یدی شیء مقصود این است که توی دست من چیزی نیست پول‌های من توی بانک است مثلاً زمین است. چه هست توی دست من چیزی نیست و دارد اشاره‌ی به این معنا می‌کند ولی مقصود این هم چه هست، مقصود او همان است که در کذب است مقصود این هست که او منتقل بشود به این که لا املک شیئا، لا املک شیئا. چیزی ندارم. پس چه در کذبش و چه این جایی که دارد توریه می‌کند آن مراد در آن اراده‌ی سومی هر دو شریک هستند. حالا اگر کسی بخواهد بگوید این توریه کذب نیست و آن کذب است باید این مسئله را به یک جای دیگر منشأ آن را قرار بدهد این سومی که در هر دو هست اگر بخواهد بگوید آن جایی که واقعاً این را اشاره قرار داده به این که من مال ندارم و آن جایی که نه اشاره‌ی به آن قرار نداده اشاره‌ی به این قرار داده که توی دستم چیزی نیست ولی آن مراد جدی او بوده باید بگوییم که منشأ کذب آن اراده‌ی استعمالیه است. اگر اراده‌ی استعمالیه همگام بود متلائم بود با آن اراده‌ی جدیه، که یعنی مراد او این است که می‌خواهد بگوید واقعاً لا املک شیئا و مراد استعمالی او هم همین است این می‌شود کذب. اما اگر نه، مراد استعمالی آن این نیست مرادش این باشد که الان توی دستم چیزی نیست ولی مراد جدی او این هست که از این آن بفهمد که لا املک. این توریه است و کذب نیست. باید مناط کذب و ملاک کذب را اراده‌ی استعمالیه قرار بدهیم و بگوییم کذب در

جایی محقق می‌شود که یک: آن مراد جدی مطابق با واقع نباشد. دو: مراد استعمالی آن هم هماهنگ باشد با آن مراد جدی، اما اگر هماهنگ نبود پس توریه است و کذب نیست باید این جوری بگوییم.

و لکن این مطلب، اگر چه ما برهانی بر بطلان آن نداریم اما این مطلب خلاف متبادر به ذهن ماست که ما این جور نیست که کذب وقتی می‌گوییم دروغ گفت یا این حرف دروغ است یا این شخص دروغ گفت. این جا کاری به آن اراده‌ی استعمالیه نداریم. که با او اشاره کرد به همان جدیه‌ای که مخالف واقع است یا نه به آن اشاره نکرد. تمام ذهن به این هست که آن چیزی که در نهایت می‌خواست به این بفهماند مطابق واقع نیست. همین. و این گفتیم که هم در توریه وجود دارد هم در کذب وجود دارد فالتوریه کذب، هیچ وقت؟؟؟ مناط کذب این شد که آن را که بالاخره با این کلام به جد می‌خواهد به شخص منتقل بکند و او دریافت بکند امری باشد که مخالف با واقع باشد. و این در هر دو وجود دارد پس بنابراین هم توریه کذب است هم کذب هم که کذب است. این فرمایش حضرت استاد دام ظلّه در فقه العقود.

بزرگانی مثل محقق اصفهانی قدس سره و حضرت امام قدس سره مخالف هستند. و می‌گویند این جوری نیست و کلّ الماک می‌فرمایند که این است که اظهار خلاف واقع کند و قصد کند اظهار خلاف واقع را. ملاک در کذب این است و این در باب توریه نیست.

توضیح مطلب:

خب محقق اصفهانی این جا تفصیلاً مسئله را توضیح دادند امام گذرا رد شدند که حالا فرمایش امام را هم بعداً عرض می‌کنیم.

محقق اصفهانی می‌فرماید اراده‌ی استعمالیه و اراده‌ی حکائیه و اظهاریه و اخباریه، همه‌ی این‌ها امور قصدی هستند. بدون قصد، حکایت، حکایتی که منتسب به گوینده باشد، این بدون قصد محقق نمی‌شود. نمی‌خواهیم بگوییم کشف شیء از شیء، این همیشه دائر مدار قصد است نه، حکایت شیء از شیء همیشه دائر مدار قصد نیست یک دودی که بلند می‌شود حکایت می‌کند و کشف می‌کند از این که آن جا آتشی است، معلول کاشف از وجود علت است. علت کاشف از وجود معلول است. متلازمین، وجود یکی از آن‌ها کاشف از وجود دیگری است و هکذا. اما حکایت، اظهار، می‌خواهیم بگوییم این حکایت کرد، اظهار کرد اخبار کرد، این امر قصدی. مثلاً اگر کسی یک واژه‌ای را مال زبان خودش نیست مثلاً یک واژه‌ی انگلیسی که یک معنایی دارد این وقتی که این واژه را می‌گوید هر کسی از اهل آن زبان، یا کسانی که مطلع هستند به موضوع له آن لفظ، از این لفظ منتقل

می‌شود ذهن‌شان به آن معنا، ولی خود این ممکن است که اصلاً بگویند معنای آخری، خیال می‌کند این یک معنای آخری دارد. اصلاً به آن معنا ذهنش منتقل نمی‌شود. حالا می‌توانیم این‌جا بگوییم استعمال کرد؟ در آن معنا؟ مثلاً او خیال می‌کند که No یعنی بله، حالا گفت No می‌توانیم بگوییم این‌جا استعمال کرده این را در معنای نه؟ این که اصلاً معنای نه توی ذهن او نبوده و خیال می‌کرده که Yes مثلاً یعنی نه، پس این جور نیست، استعمال علی‌رغم این‌جا که ذهن‌ها هم از این نوع منتقل می‌شود به معنای نه، ولی این استعمال در معنا نکرده چون اطلاع ندارد خیال می‌کند که این به معنای بله است. پس دلالت یک باب است اما این که می‌خواهیم بگوییم این دارد حکایت می‌کند، این متوقف بر چه هست؟ بر قصد است اراده‌ی استعمالی همین جور است اراده‌ی حکائی و اخباری هم و اظهاری هم همین جور است؛ متوقف بر قصد است.

حالا بعد از این که این مسئله واقع شد که البته یک مقدماتی هم ایشان چون دیگر حالا من آن‌ها را متعرض نشدم الان، که حقیقت استعمال در نظر ایشان چه هست؟ این به نظر محقق اصفهانی غیر از نظر استادشان مرحوم آقای آخوند است. ایشان قائل به اشاره هم نیستند و خلاصه‌ی آن این هست که ایشان قائل هستند به این که استعمال عبارت است از این که شما لفظ را بگویی به داعی این که با این لفظ بالعرض معنا موجود می‌شود یعنی لفظ وجود بالذات خود لفظ است و بالعرض وجود معناست.

بعد ایشان می‌فرمایند خب بعد از این که این مطلب روشن شد که حالا این مطلبی که ایشان دارند فرقی روی مبنای خودشان در باب استعمال و مبنای بزرگان دیگر نمی‌کند. یعنی بالاخره استعمال شما به هر معنا می‌گیرید یک امر قصدی است. اظهار و اخبار و حکایت هم اظهاری که منتسب به این شخص باشد. و اخباری که منتسب به او باشد و حکایتی که منتسب به او باشد این بدون قصد نمی‌شود آن هم باید قصد کرده باشد.

خب بعد از این که به این نکته توجه کردیم حالا جواب این آقایانی که می‌فرمایند در این موارد کذب است و حتی بیانات صاحب فقه العقود روشن می‌شود. و آن این هست که در مورد توریه آیا گوینده قصد کرده است حکایت از آن امر خلاف واقع را؟ یا نه فقط می‌داند او به واسطه‌ی این چنین چیزی به ذهن او خطور خواهد کرد. اما این قصد حکایت از او را نکرده این قصد حکایت از همان معنایی را کرده که لفظ را در آن استعمال کرده. وقتی این‌جا دارد می‌گوید والله لیس فی یدی شیء، این‌جا قصد کرده حکایت از همین که لیس فی یدی شیء نه از این که لا امتلك شیئاً. ولو می‌داند در اثر عدم نصب قرینه از طرف این، او به ذهنش آن معنا خواهد آمد.

مثلاً از باب مثال، در همین مثال واژه‌ی انگلیسی که می‌گفتیم اگر کسی دارد در یک جمعی با یک جمعی صحبت می‌کند و می‌داند بعضی‌ها که در این جمع نشستند کلمه‌ی No مثلاً در نظر آن‌ها به غلط یعنی بله. عده‌ای از آن‌ها می‌دانند No یعنی نه، بعضی‌ها هم نشستند که آن‌ها خیال می‌کنند No یعنی بله. حالا از او یک سؤال می‌کنند او می‌گوید No و مقصودش هم از این No چیست؟ مقصودش از این No این است که نه من از این مطلب اصلاً اطلاعی ندارم یا این جور نیست مثلاً می‌گویند آقا شما کاندید ریاست جمهوری هستید؟ می‌گوید No، همان موقع هم می‌داند که یک عده آن‌جا نشستند خیال می‌کنند می‌گوید یعنی بله، در اثر این که آن‌ها خیال می‌کنند No یعنی بله. حالا این‌جا می‌توانیم بگوییم که این آقا دروغ گفته یا مطابق با واقع.... چون آن‌ها این جوری می‌فهمند؟ نه، در همان موقعی که مراد این واقعاً نه هست و می‌داند عده‌ای هم نه می‌فهمند یک عده بخاطر اشتباه در لغت بله می‌فهمند. ولی این باعث نمی‌شود که... این که قصد آن را نکرده، می‌داند آن‌ها به غلط این جور چیزی را خواهند فهمید.

پس به آقای حائری عرض می‌شود که طبق فرمایش آقای اصفهانی، که این که شما فرمودید که چه آن را که کاذباً می‌گوید والله لیس فی یدی شیء، و چه آن که توریۀ می‌گوید والله لیس فی یدی شیء. شما هم می‌گویید که در دلالت جدیه هر دوی آن‌ها یکی هستند؟ نه. آن را که کاذباً می‌گوید بله، اما آن را که توریۀ دارد می‌گوید اصلاً قصدش حکایت از این که لا امتلك شیئاً نیست ولو می‌داند.

س: می‌تواند هم قصد بکند؟

ج: می‌تواند ولی قصد او این نیست. می‌خواهد دروغ نگفته باشد قصد نمی‌کند. چون می‌داند که دروغ می‌گوید می‌خواهد توریه کند که دروغ نگفته باشد ولو می‌داند او به خطا چنین برداشتی خواهد کرد، مثل این مثالی زدم که می‌گوید No و واقعاً هم می‌خواهد بگوید No و واقعاً هم می‌خواهد بگوید No می‌داند بعضی‌ها در اثر این که لغت بلد نیستند غلط معنا می‌کنند ولی آن قصد آن را ندارد واقعاً.

پس علم به این که او یک برداشتی خواهد کرد، این موجب این نمی‌شود که این همان را قصد کرده باشد ملازمه‌ی بین این دو تا نیست آن را قصد نکرده. فلذا محقق اصفهانی قدس سره می‌فرماید که «و من البین» در صفحه‌ی ۴۳ دو خط آخر. «و من البین أنّ الحکایة قصیدة أعنی الحکایة المنصوبة الی المتکلم» نه مطلق حکایت، نه مطلق دلالت، نه، حکایتی که منسوب به متکلم باشد؛ می‌گویند تو حکایت کردی. «فإنه كما لا یعقل أن يتحقق منه الاستعمال بلا قصد كذلك لا یعقل الحکایة منه بلا قصد لا أنّ مطلق کشف شیء عن شیء متقوم»

بالقصد» نمی‌خواهیم بگوییم مطلق کشف هر چیزی از هر چیزی متوقف به قصد است. گفتم دخان کاشف از آتش است قصد نمی‌خواهد، و مثال‌های دیگری که زدیم.

«و من الواضح أنّ المتكلم لم يقصد الحكاية أمّا فهمه المخاطب حتى يكون كاذباً» این را که قصد نکرده تا شما بگویید توریه کذب است «بل قصّد الحكاية أمّا يُطابق المعنى الذى قد استعمل اللفظ فيه» از همان اراده حکایت کرده «و إن لم ينصب قرينة عليه» بلکه قرینه برای آن نصب نکرده ولی اراده کرده حکایت از همین را. که البته ما عرض کردیم این‌جا هم این نکته را توجه می‌فرمایید ما گفتیم که این توریه‌ای که ما این‌جا می‌گوییم اعم از این هست که حتی آن را هم قصد کرده باشد یا نکرده باشد. بلکه یک صورت آن این هست یک صورت آن هم این است که اصلاً قصد معنا نمی‌کند اصلاً استعمال نمی‌کند.

«و إن لم ينصب قرينة عليه فالتضح أنّه لم يظهر بكلامه إظهاراً قصدياً خلاف الواقع» شخص مُورّی اظهار نکرده به توسط کلامش یک اظهار قصدی را، که خلاف واقع باشد «بل ما يُطابق الواقع» بلکه اظهار کرده اظهاراً قصدیاً، آن چیزی را که مطابق با واقع هست. یعنی این که گفته والله لیس فی یدی شیء، همین که این‌جا چیزی نیست واقعاً هم قصد کرده. مستعملٌ فيه آن همین است که این‌جا چیزی نیست از همین هم می‌خواهد حکایت بکند ولو نصب قرینه بر این نکرده و آن طرف خیال می‌کند که نه با این می‌خواهد بگوید مالی ندارم فقیر هستم خودم مستمند هستم لامتلك شيئاً. ولی آن را قصد نکرده می‌داند آن توی ذهنش می‌آید، خب بیاید. این فرمایش ایشان. پس این فرمایش خب جواب آقایان را می‌دهد.

امام قدس سره ...

س: یعنی این تتمه هم در اقتضای ایشان وجود دارد که بما أنّ الکذب امرٌ قطعیّ پس دیگر این‌جا؟؟؟ یعنی تتمه‌ی استدلال مرحوم اصفهانی این مطلب هست که کذب هم که امر قصدی است پس در این‌جا صادق نیست؟ ج: بلکه یعنی اظهار. بلکه دیگر کذب امر قصدی است.

س: یعنی می‌خواهد بگوید اگر این تتمه را اضافه نکنی که استدلال آن‌ها تمام نیست؟

ج: چرا خب کرده دیگر.

س: خب همین، می‌خواهم بگویم اگر این را اضافه بکنیم ممکن است این‌جوری گفته بشود که کذب ولو این‌که امر قصدی است ولی ممکن است که در معنای کذب؟؟؟

ج: نه ببینید کذب این است بخواد حکایت بکند گوینده خلاف واقع را.

س: آخرش تبادر می‌خواهند بگویند تبادر؟؟؟

ج: نه حکایت بکند خلاف واقع را، او حکایت بکند خلاف واقع را. و او بخواهد حکایت بکند قصد می‌خواهد.
س: درست است؟؟؟ می‌خواهم بگویم اگر کسی بگوید من استظهارم، تبادرم از کذب این هست کلمه کذب یا، حالا از معنای کذب،؟؟؟ این است که هر کاری را که شما انجام بدهی و می‌دانی که خلاف واقع می‌فهمند این می‌شود کذب. این چه اشکالی دارد؟ می‌خواهد بگوید خلاف تبادر هست یعنی؟

ج: نه، کذب یعنی چی؟ یعنی دروغ گفت یا دروغ است؟

س: همین را می‌خواهم.؟؟؟ می‌خواهم بگویم که اگر کسی آن‌طوری هم بگویم باز وقتی می‌داند که کذب این هست می‌شود بگوینی که دروغ گفت. یعنی می‌داند که معنای کذب این هست که هر کاری که من بکنم که منتهی بشود به خلاف واقع، ولو من قصد نکنم ولی می‌دانم که منتهی می‌شود به خلاف واقع.

ج: آن حکایت نکرده که.

س: حکایت نکند ولی کذب این باشد چه اشکالی دارد.

ج: نه این نه.

س: با کلمه‌ی حکایت، اگر کسی یک کذب یعنی توی عرف هم می‌گویند، می‌گویند آقا ... الان یک عده‌ای توی مقام استدلال توی دادگاه‌ها و این‌ها همین‌طور می‌گویند می‌گویند آقا دروغ، به هر حال شما کاری که مقصود؟؟؟؟

ج: آخر شما کذب را می‌خواهید نسبت به او بدهید یعنی حکایت خلاف واقع کرد. حکایت خلاف....

س: یعنی کاری کرد که من خلاف واقع فهمیدم. آن مثالی هم که مرحوم اصفهانی، یعنی شما به دفاع از ایشان می‌زدید آن مثال‌هایی هست که کاملاً منتسب به عدم فهم مخاطب است. آن مثال‌ها را ما کار نداریم. مثال‌هایی...
ج: همان جایی که می‌گوید NO و می‌داند الان یک عده‌ای معنای بله می‌فهمند.

س: حاج آقا این‌جا تفاوت وجود دارد مثال‌های متعارف توریه این‌طور نیست که ناشی از عدم علم به لغت و این‌ها باشد. بلکه اتفاقاً ظاهر آن

ج: نه

س: ظاهر آن مطابق با آن چیزی است که این را تفکیک نکردید شما یعنی در مقام دفاع از محقق اصفهانی این را تفکیک نکردید که مواردی که آن عدم فهم ناشی از عدم علم به لغت باشد که آن‌جاها واضح است ولی نه مواردی که ظاهر همین است

ج: این‌جا هم ظاهر در نظر آن آقا همین است.

س: در نظر آن آقا نه، ظاهر عرفی، ظاهر نوعی. ظاهر نوعی این هست من دارم از آن ظاهر ...

ج: خب حالا این تتمه‌ای که ظاهر این است کلام امام این را متمیم می‌کند. امام به همین نکته هم توجه کرده.

امام رحمه الله علیه این جوری فرموده، فرموده «فممنوعٌ لغةً و عرفاً» این که شما می‌گویید توریه کذب است این ممنوعٌ لغةً و عرفاً. «فإنَّه عبارةٌ عن الإخبار بما لا يُطابق الواقع» کذب یعنی إخبار به آن چیزی که مطابق با واقع نیست. إخبار از آن، «من غير دخالتٍ لظهور الكلام أو فهم المخاطب فيه» بدون این که ظهور کلام دخالت در این داشته باشد یا فهم مخاطب در آن دخالت داشته باشد. این واقعاً چه خواسته إخبار کند؟ حالا ولو کلامش هم عند العرف ظهور در یک حرفی داشته باشد ولی او آن ظهور را نمی‌خواسته حکایت بکند.

س: این‌جاها را ما می‌گوییم کذب دیگر، آن مثال شما No درست است این‌جاها که ظهور؟؟؟

ج: حالا مثال را.

فلهذا که ظهور کلام ظهور عرفی دخالتی در کذب ندارد بلکه کلّ الملاك چه هست؟ این قصد آن هست فلهذا «لو أنشأ بكلامٍ ظاهرٍ في الإخبار بما لا يطابق الواقع» یک جمله‌ی خبریه به کار برده که با آن جمله‌ی خبریه دارد انشاء می‌کند ولی ظاهر آن را هر کسی می‌فهمد می‌گوید این دارد إخبار می‌کند، ظاهر جمله إخبار است. این‌جا «لا يمكن أن يُقال إنَّ إنشائه إخبارٌ كاذبٌ» بگوییم انشاء این خبر کاذب است. چرا؟ چون ظهورش این هست دیگر. چون ظهورش که خبر است نه انشاء و مطابق با واقع هم که نیست. پس این آقا می‌شود گفت این الان این کلامش این انشائش، این چیزی که به حمل شایع صناعی این انشاء هست و واقعاً انشاء هست او به قصد انشاء گفته بوده. می‌شود گفت که این إخبار کاذب است بخاطر این که ظهور عرفی آن در إخبار بود؟ پس این منبّه است، ایشان یک منبّه دارد اقامه می‌کند. می‌گوید در این‌جا کی می‌تواند بگوید که این آقا إخبار کاذب گفت و حال این که انشاء بوده؟ و او قصدش انشاء بوده، گفته بعثُ هذا الكتاب، یک جوری بود که همه‌ی این‌ها که نشسته بودند یعنی فهمیدند که کأنّ دارد إخبار می‌کند از این که من قبلاً این کتاب را فروختم، و حال این که

الان نه داشت با این انشاء می‌کرد. خب این‌جا می‌شود گفت این چیزی که الان به حمل شایع صناعی انشاء هست بگوییم چون ظهور عرفی آن در اخبار بود و این اخبار هم مطابق با واقع نبود پس دروغ گفته.

س: عرف می‌گوید همین کافی است. توی همان مثال؟؟؟

ج: نمی‌گوید آقای عزیز.

س: حاج آقا توی مثال خودتان، اگر آن‌جا نشسته باشد یک کسی مثلاً در معرض کاندیداتوری باشد بگوید آقا در؟؟؟ هیچ شبهه‌ای وجود ندارد این می‌گوید آقا نه، بعداً بگوید آقا من داشتم خمیازه می‌کشیدم به قصدی که خمیازه می‌کشیدم صدای نه درآمد. از او قبول می‌کنند؟ یا می‌گویند تو دروغ گفتی؟ یا می‌گوید نه من داشتم ادای یک طوطی را درمی‌آوردم، آن داشت می‌گفت نه، من داشتم ادای آن را درمی‌آوردم.

ج: نه همان حرفی که زدیم که مرحوم بلاغی در حاشیه‌ی مکاسب فرموده یک حرفی است ما بحث ثبوتی داریم یک حرف اثباتی داریم که توی دادگاه می‌پذیرند از او یا نمی‌پذیرند؟

س: نمی‌پذیرند.

ج: نه دادگاه حرفش جداست.

یک کسی بیاید بگوید که من که گفتم بعثت در همان‌جا بگوید بعثت که گفتم هذا، یا نمی‌دانم گفتم که مثلاً مَلَكْتُ نفسی در باب ازدواج اگر بیاید بگوید زَوْجْتُک نفسی، بعد بیاید بگوید این مقصود من نبود مثل این که بیاید بگوید حذف گفتم یا بگوید مقصود من نبود آن یک مقام است که از او می‌پذیرند یا نمی‌پذیرند یک مقام بین خودش و خداست که این دروغ گفته،

س:؟؟؟

ج: نه، حرف این‌جا که داریم می‌گوییم که کذب هست یا کذب نیست با مقام اثبات نباید خلط بشود این مقام ثبوت است یعنی بین خودش و خدا، این دروغ گفته این‌جا؟ می‌گوییم دروغ نگفته، چون دروغ عبارت است از این هست که حکایت بکند خلاف واقع را، وقتی این قصد نکرده پس حکایت منتسبه‌ی به او محقق نشده این محقق نشده، این دروغ نگفته.

س: وقتی می‌گوییم دروغ عرفاً یعنی همین، و این کار را

ج: نه عرف هم این را نمی‌گوید. حرف بر سر همین است.

س:؟؟؟

ج: نه مقام اثبات غير از مقام ثبوت است.

س: می‌دانم متوجه فرمایش شما هستم. عرف می‌گوید ولو این کار را هم بکنی، ???

ج: نه نمی‌گوید.

س: عرف می‌گوید یعنی همان لحظه هم اگر واقعاً نه قصدت تقلید از یک طوطی بود وقتی می‌دانی ما این طوری برداشت می‌کنیم این یعنی کذب است یعنی اظهار خلاف واقع کرده.

ج: نه. این ...

س: نه وقتی بدانی ثبوت آن هم همین است.

ج: نه این مال خلط مقام اثبات و ثبوت است در وحله‌ی چیز، بله این را که می‌گویند بخاطر این هست که ظاهر کلام اشخاص، آن ظاهر حجت بر آن‌هاست مگر خلاف آن ثابت بشود. ببینید همین‌جا اگر حمل بر چه می‌کنند مگر این که برای این‌ها خلاف آن ثابت بشود مثل این که معصوم بگوید نه آقا این مراد ایشان نبوده. یا ادله‌ی عصمت بیاید به ما بگوید که حالا مثلاً آیاتی که مثلاً «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (یوسف، ۷۰) حالا بعد بحث‌های آن یک مقداری می‌آید «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» خب خودتان برای چی صواع ملک را گذاشتید بعد به این‌ها می‌گویید إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ؟ این‌جا آن را که ما این‌جا داریم بحث می‌کنیم که ملاک واقعی صدق و کذب چه هست؟

س: ثبوتی را می‌فرمایید دیگر؟

ج: ثبوتی هست.

ملاک واقعی، وقتی که این قصد ندارد که از او حکایت بکند این اظهار خلاف واقع نمی‌کند درست است این این اظهار نمی‌کند ولی کلامی است که خلاف واقع را به ذهن‌ها می‌آورد و می‌داند ولی این آن جهت آن را قصد نکرده، مثل این که کسی می‌داند که وقتی من به یک کسی حرفی بزنم او ناراحت می‌شود ولی این قصد نکرده، قصد ناراحت کردن او را ندارد. مثل امر به معروف می‌کند نهی از منکر می‌کند قصد او این نیست که او را ناراحت بکند ولی می‌داند او از گفتن این کلام او ناراحت می‌شود. این می‌داند غیر از این است که آن دارد او را ناراحت می‌کند. این‌جا هم کلّ نکته در همین جهت نهفته شده است که آیا در این موارد ... این یک بحث. پس بنابراین این که ما بگوییم این کذب است این مورد تصدیق نیست.

مسئله‌ی دوم این هست که حالا کذب نباشد ولی در عین حال دلیل دیگری گفتند که ولو کذب نباشد اما حرام است توریه هم حرام است. جواب دیگر. جواب سید و آقای نائینی این بود که توریه کذب است فلذا لم یُشر الیها فی الاخبار.

جواب سوم و جواب آخر این هست که نه کذب نیست قبول، اما این هم همانند کذب حرام است از این جهت اشاره نمودند. کذب حرام است این هم که کذب نیست حرام است. خب برای چه بفرمایند این حرام را انجام بده؟ این حرام با آن حرام، هر دو حرام هستند دیگر.

حالا چرا این توریه حرام است؟ سه تا دلیل بر این اقامه شده که اشاره می‌کنیم ان شاء الله تفصیل آن دیگر وقت پایان یافته، بعداً.

یک دلیل، دلیل مرحوم سید است که اگر توریه حرام نباشد لغویت حرمت کذب لازم می‌آید پس به دلالت اقتضاء ادله‌ی کذب که لغو نباشد می‌فهمیم که توریه هم حرام است. این یک بیان.

بیان دوم، بیان صاحب فقه العقود دام ظلّه هست که خود ادله‌ی کذب، نه به بیانی که محقق سید فرمود، خود ادله‌ی کذب دلالت می‌کند بر این که توریه حرام است از باب این که کذب که حرام شده است بما آنه کذب نیست بلکه به تناسب حکم و موضوع وجهی دارد که یعنی به تناسب حکم و موضوع علی رغم این که روی عنوان کذب رفته حرمت در آن ادله، در واقع در یک عنوانی رفته است که شامل توریه هم می‌شود این حرف، غیر حرف سید است دیگر؟

س: توسعه می‌دهیم دیگر؟

ج: نه توسعه می‌دهیم به این معنا، نه اصلاً.

یعنی همان جوری که مثلاً وقتی می‌گوید الرجل إذا شكّ بین الثلاث و الاربع يفعل كذا، می‌فهمیم الرجل موضوع نیست علی رغم این که الرجل گفته شده. بلکه موضوع چیست؟ المكلف. این جا هم ادله‌ی کذب ولو گفته الكذب حرام، اما موضوع کذب نیست موضوع یک چیزی است که شامل کذب و غیر کذب می‌شود موضوع آن هست. به تناسب حکم و موضوع که این را بعداً باید توضیح آن را بگوییم که ایشان چه جور می‌گوید این جا. این هم راه دوم است.

راه سوم این هست که نه، توریه اقراء به جهل است و اقراء به جهل حرام است.

راه چهارم، از راه تنقیح مناط است این هست که کذب چرا حرام شده؟ مناط آن را به دست می‌آوریم مناط آن اغراء به جهل است. این اغراء به جهل در توریه هم هست پس حرمت در توریه هم خواهد بود، بنابراین چهار راه برای اثبات حرمت توریه وجود دارد که حالا این‌ها را ان شاء الله باید بررسی بکنیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.